

تبیین جدایی دولت و دین در ایران عوامل خروج از دین‌سالاری

شیدان وثیق

تیر 1393 - ژوئن 2014

cvassigh@wanadoo.fr

تبیین جدایی دولت و دین در ایران عوامل خروج از دین‌سالاری

می دانیم که انقلاب 1357 به استقرار دین‌سالاری (تئوکراسی) اسلامی در ایران می‌انجامد. دین و دستگاه آن بر تمام عرصه‌های اجتماعی و سیاسی جامعه سلطه‌ای تام برقرار می‌کند. جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن تجلی عالی چنین نظامی می‌شود. نظامی که در آن، دین بر سه قوای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی سیادت انحصاری دارد. به راستی می‌توان ادعا کرد که دین‌سالاری اسلامی در ایران کامل‌تر از تئوکراسی‌های مسیحی غربی در سده‌های میانه عمل می‌کند. در چنین شرایطی، خروج از دین‌سالاری در ایران به معضل و بغرنج اساسی و کلیدی برای نیل به آزادی و دموکراسی تبدیل شده است.

در این جستار، پرسش معنا و مفهوم جدایی دولت و دین در ایران را مورد تأمل قرار می‌دهیم. ابتدا به بازگویی اجمالی عواملی می‌پردازیم که در غرب زمینه‌های فروپاشی سیادت سیاسی و اجتماعی دین را فراهم می‌کنند. عواملی که با وجود تفاوت‌ها و اختلاف‌های دو جهان اسلامی و مسیحی... برخی خصالت‌های عمومی و جهان‌شمول دارند. سپس، در پرتو آن‌ها، توانایی‌ها و ناتوانی‌های فرایند مورد نظر را در شرایط خاص جامعه‌ی ایران و در پی تحولات سال‌های اخیر بررسی می‌کنیم. در نتیجه‌گیری پایانی، سه شرط امکان‌پذیری جدایی دولت و دین و به طور کلی امر لائیک یا در ایران را مطرح

می کنیم.

1- دو مفهوم پایه ای در تبیین جدایی دولت و دین

ما برای تبیین مسأله ی «خروج از سیادت دین» (1)، دو مفهوم فلسفی بیش نداریم. همواره و ناگزیر باید رجوع به آن ها کنیم. با آن ها کلنچار رویم. می دانیم که در غرب مسیحی، از سده ی شانزده تا نوزده، این «خروج» طی دو فرایند متمایز و مشابه، □□□□□□□□□□ و □□□□□□□□□□ انجام می پذیرد.

من در کتاب □□□□□□□□□□ و طی مقالاتی، در باره ی تشابهات و تمایزات این دو فرایند توضیحات مبسوطی داده ام. اکنون، برای یادآوری، خطوط کلی و اساسی این دو مقوله را بازگو می کنم:

لایسیته که معنا و مفهومی واحد دارد، از سه رکن اساسی و تفکیک ناپذیر تشکیل شده است:

1- «جدایی دولت و دین». یعنی استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی نسبت به دین و دستگاه آن (کلیسا در مسیحیت، روحانیت در اسلام). فقدان دین رسمی در کشور. عدم دخالت دولت و نهاد دین در امور یکدیگر. بی طرفی دولت و بخش عمومی نسبت به ادیان و مذاهب مختلف.

2- آزادی عقیده و وجدان. از جمله آزادی به جا آوردن دین به صورت فردی یا جمعی. جدایی دولت و دین به معنای عدم فعالیت سیاسی دین باوران نیست. اینان، چون همه ی شهروندان، بدون برخورداری از امتیازی، در ابراز عقیده و فعالیت سیاسی آزادند.

3- عدم تبعیض دینی و مسلکی. یعنی برابر حقوقی شهروندان، صرف نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی شان.

اما سکولاریزاسیون در غرب معنایی چندگانه و چند بُعدی داشته است. سه معنای اصلی آن را یاد آوری می کنیم.

- معنای اول، افول سیادت دین در جامعه است. پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی دین در سازماندهی و هدایت جامعه. خودمختاری و تمایزبایی حوزه های مختلف اجتماعی نسبت به ادیان مختلف. تبدیل مذهب به امری خصوصی. سکولاریزاسیون، در این معنا، نزدیک به لایسیته است. از این رو گاهی □□□□□□□□□□ نیز خوانده می شود. با این همه، در همین معنا نیز، سکولاریزاسیون به مفهوم کامل «جدایی

دولت و دین» که در لائسیته وجود دارد، نیست (2).

- معنای دوم، سکولاریزاسیون مسیحیت است. Verweltlichung (هگلی) یا دنیایی شدن دین است. امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی است که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان هماهنگ و هم ساز می کند. مسیحیتی که در آن مسیحیت با دین و ایمان (هایدگر). آن چه که پایه ی بحث مخالفان کاربرد سکولاریزاسیون در ایران را تشکیل می دهد، همین تعرف دینی از آن است. اینان با اتکاً به آن مدعی اند که اسلام نیازی به سکولاریزاسیون ندارد چون، بر خلاف مسیحیت، از همان ابتدا سکولار (دنیوی) بوده است («سکولاریزاسیون سکولاریزاسیون» (3).

- اما معنای سوم نیز جود دارد که «قضیه ی سکولاریزاسیون» می نامند. سکولاریزاسیون در این جا به معنای انتقال یا تبدیل نمودارها، مضمون ها و بازنمایی ها از حوزه ی دینی به حوزه ی دنیوی است. در این میان، فرمول معروف کارل اشمیت طرح می شود که می گوید «سکولاریزاسیون (یا سکولاریزه)» (4). بنا بر این نظریه، «مشروعیت» عصر جدید در «گسست» از سده های میانی دینی زیر سؤال می رود. پرسشی طرح می شود که آیا مدرنیته - و سکولاریزاسیون چون «چکیده ی فرایندهای تشکیل دهنده ی مدرنیته» - گسستی ریشه ای یا آغازی نو می باشد و یا در حقیقت ادامه ی همان مبانی مسیحی اما در شکلی سکولار و زمینی است. بدین سان، از تقدس و از خودبیگانگی آسمانی به تقدس و از خودبیگانگی زمینی می رسیم. در نتیجه، برخی از مدعیان این تز، با استفاده از معانی مختلف سکولاریزاسیون، از ضرورت سکولاریزاسیون «سکولاریزاسیون» سخن می رانند. یعنی دین زدایی (معنای اول سکولاریزاسیون) از سکولاریزاسیون (معنای دوم آن) که همواره در حوزه ی دین قرار دارد.

2- پنج عامل اصلی «خروج از سلطه ی دین»

چه عواملی شرایط خروج از سلطه ی دین را فراهم می کنند؟ آن ها را زیر پنج عنوان اصلی توضیح می دهند:

1- استقلال دانش نسبت به دین.

2- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین.

3- رواداری و آزادی وجدان و عقیده.

4- چندگرایی (پلورالیسم) دینی و تبدیل شدن ایمان به امر خصوصی.

5- خودمختاری حوزه های فعالیت اجتماعی.

هر یک از آن ها را به اجمال از نظر می گذرانیم:

- استقلال دانش نسبت به دین یعنی خود مختاری تفکر و روش های علمی نسبت به الهیات. این را سکولاریزاسیون دانش نیز می نامند. بیکن، دکارت، پاسکال، اسپینوزا، لاک، نیوتن، کانت و بسیاری دیگر... نمایندگان نظری این تحول اساسی بوده اند. در سده ی شانزده و هفده میلادی است که به گفته ی هانس بلومبرگ (5)، باز تعریفی از پایگاه دانش در غرب صورت می گیرد. سه «حق» به رسمیت شناخته شده و تثبیت می شوند. حق آزاد کنجکاوی نظری. حق آزاد اندیشه در شک کردن و به پرسش بردن عقاید پذیرفته شده و حق آزاد آزمون، حتا آن جا که برضد احکام قدسی باشد.

- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین که محصول انقلاب های سیاسی سده ی هفده و هجده اروپا ست. فرایندی است که به تثبیت نهاد دولت به جای نهاد کلیسا می انجامد. مجموعه تحولاتی است که به اشکال مختلف، شرایط خودمختاری سیاست نسبت به نهاد دین را فراهم می کنند. اما ویژگی استقلال قدرت سیاسی در اروپا بطور مشخص از شرایطی ناشی می شود که کلیساها نه تنها نقش سازمان دهنده و متحد کننده خود را از دست می دهند بلکه خود به عاملان چند پارگی، ناامنی، بی ثباتی و جنگ تبدیل می شوند. پس حاکمیت دولت به جای حاکمیت کلیساهای متخاصم می نشیند. دولت چون نهادی بی طرف به جنگ های دینی پایان می بخشد و صلح دینی را برقرار می کند. سیاست، بدین سان، از معیارها و هنجارهای فراسوی حوزه ی عمل خود (چون معیارها و هنجارهای دینی) آزاد می شود. این استقلال قدرت سیاسی نسبت به کلیسا، در عین حال با پدیدار مهم دیگری همراه و همزمان می شود: کناره گیری آگاهانه ی کلیساها یعنی نحله های مختلف مسیحیت از دخالت در امور سیاست و دولت.

- یکی دیگر از زمینه های خروج از سلطه ی دین، مبارزه برای آزادی عقیده و وجدان و دفاع از رواداری (6) است. این مبارزه ی سترگ در شرایط فشارها و سرکوب های دینی و دولتی و در مقابله با آن ها انجام می گیرد. این مبارزه شرایط مساعدی را برای جدایی دین و دولت به وجود می آورد. دین چون امر خصوصی و وجدانی از دولت داری و سازماندهی اجتماعی - سیاسی کنار می کشد و دولت چون نهادی که به

امر عموم می پردازد، در مسایل مربوط به وجدان، از جمله ایمان و دین، دخالت نمی کند.

- عامل دیگر، پلورالیسم دینی و تفرد ایمان است. در سده ی شانزدهم در اروپا، رفرمی در دین رخ می دهد. لوتر، در 31 اکتبر 1517، بیانیه ی آن را به زبان لاتین بر در کلیسای ویتمبورگ (7) نصب می کند. در برابر واتیکان می ایستد و برای خوانش فردی و بی واسطه ی کتاب مقدس، ارزشی خداشناسانه قایل می شود. ایمان تبدیل به رابطه ای ذهنی و شخصی میان فرد و خدا می شود؛ رابطه ای بدون میانجی گری روحانیت و دستگاه دین. از سوی دیگر، فردیت یافتن ایمان، ناگزیر، با تجزیه و چندگرایی دینی، فزونی می یابد. بدین سان، مذهب خصلت «فراگیرنده» و «انبوهی» خود را در هدایت کلیت جامعه از دست می دهد. از همه مهمتر، پس از یک دوران دراز تفتیش عقاید و اختناق دینی، سرانجام شرایطی در غرب پیش می آید که وجود اختلافات و انشاقات مذهبی یعنی پلورالیسم دینی به رسمیت شناخته می شوند. هم چنین نیز، تغییر دین، مذهب و کیش. از این پس، ترک دین و یا اقرار به آتیه ایسم و لادریگری نه تنها جرم به شمار نمی روند بلکه به اموری پذیرفته شده در می آیند.

- آخرین عامل و مهم ترین آن ها، جدایش پذیری کارکردی (8) و خودمختار شدن حوزه های مختلف فعالیت اجتماعی است. دینامیسم اجتماعی فوق را ماکس وبر با مفهوم Eigengesetzlichkeit (خود قانونی) توضیح می دهد. یعنی فرایند خودمختار شدن ساحت های اجتماعی. در هر یک از زمینه های فعالیت اجتماعی، گروه ها و افراد متعلق به آن ها، خواهان حق خودمختاری در حوزه ی حرفه ای خاص خود می شوند. بدین معنا که مایلند تنها از هنجارهای «درونی» خود، از ویژگی ها، ارزش ها و «منطق ذاتی» حوزه ی فعالیت خود - در هنر، اقتصاد، حقوق، سیاست و... - پیروی کنند. افراد و گروه های اجتماعی، در عین حال، هر گونه هنجار برونی ای که بخواهد از خارج، از حوزه ی دیگر ارزشی، محدودیت و ممنوعیت برای آن ها ایجاد کند را رد می کنند.

عواملی که نام بردیم، با این که ابتدا در غرب عمل کرده اند، اما در خطوط کلی شان، صرف نظر از ویژگی های اجتماعی، سیاسی و دینی، جهانشمول اند و زمینه های خروج از سیادت دین را به وجود می آورند. اکنون، پرسش اساسی و بغرنجی که در برابر ما قرار دارد این است که در پرتو این عوامل پنج گانه، امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در شرایط خاص ایران را ارزیابی کنیم. این فاکتورها تا

چه اندازه در جامعه ایران عمل کرده و می کنند. پاسخ به این پرسش ها از بررسی توانایی ها و ناتوانی های امر جدایی دولت و دین در ایران می گذرد.

3- توانایی های دین سالاری در ایران

می دانیم که تاریخ ایران از ابتدا، چه پیش و چه پس از اسلام، تاریخ پیوند فشرده ی قدرت و دین بوده است. اما این تاریخ، خود تاریخی است. بدین معنا که مناسبات دین و دولت (سیاست) در ایران، همواره فراز و نشیب هایی داشته است. یکسان و موزون نبوده است. این ناموزونی است که ما را به شرط بندی روی امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در ایران تشویق می کند. یعنی دعوت به مبارزه و تلاش در جهت تحقق آن.

اسلام، بیش از دیگر ادیان ابراهیمی، شاید به اندازه ی دین یهود، دین سازمان دهنده و هدایت کننده ی سیاسی و اجتماعی بوده است. از ابتدا، با پیامبرش، در رکاب حکومت و قدرت رواج و توسعه یافته است. در اسلام، از آغاز دعوت بنیان گذار آن در مکه و سپس با استقرار او در مدینه، دین و دولت، پیامبری و فرمانروایی، کلام خدا و قانون، دولت داری و دین داری، سیاست و شریعت... در هم آمیخته اند. به حکم آیه قرآنی که کلام خداست، در اسلام، تکلیف مسلمانان چه در زندگی خصوصی و چه در فعالیت عمومی و اجتماعی، «اطاعت از خدا و رسول و «صاحبان امر» (اولوالامر) است. اطاعت از اینان و فرامین آن ها، در غیاب رسول، مطلق و مقدس است (9).

با این همه، پیوند دین و قدرت سیاسی در درازای تاریخ ایران یکسان نبوده است. این پیوند، بویژه در دو دوره ی صفوی (با رسمیت یافتن تشیع چون مذهب دولتی) تثبیت و تبدیل به آمیزشی نهادینه می شود. از آن پس، پیوند دولت و دین، همواره بیش و کم با شدت، استمرار پیدا می کند. بویژه در دوره ی قاجار، دین و روحانیت نقشی تعیین کننده در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازی می کنند. در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه، اقتدار دین را هم در قدرت حاکمه و هم در اپوزیسیون آن مشاهده می کنیم. نمود آشکار و بارز اقتدار دین بر جنبش های سیاسی و اجتماعی ایران، نقش روحانیت در سر و رهبری آنهاست. هفتاد و سه سال قبل از جمهوری اسلامی، تبلور عالی نفوذ دین را در متمام قانون اساسی مشروطه مشاهده می کنیم. در آن جا که اصل «عدم مخالفت با قواعد مقدسه ی اسلام»... و شریعت، در همه ی زمینه ها اعلام می شود؛ از سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی

تا حقوق ملت (تحصیل و تعلیم، مطبوعات، تشکیل انجمن ها و اجتماعات...) (10).

اما می دانیم که قانون اساسی مشروطه اجرا نمی شود. تنها با استقرار جمهوری اسلامی است که مضمون تئوکراتیک آن متمم به طور کامل و رادیکال تحقق پیدا می کند. تا آن زمان، در دو رژیم سلطنتی پهلوی ها، مسأله ی مناسبات دولت، جامعه و دین، زیر سایه ی دیکتاتوری فردی و استبداد قرار می گیرد. در این دوره می توان از پس نشستن نسبی و موقتی دستگاه روحانیت در جامعه، بویژه در مناسبات با دولت، صحبت کرد. گرایشی که البته از مدتی قبل با فرایند تجدید خواهی در ایران، با امیر کبیر، آغاز شده بود. اما آن چه که رژیم به اصطلاح "لائیک" در دوران پهلوی ها می نامند، اقداماتی بود که از بالا انجام گرفت. یعنی در نبود مطلق آزادی و دموکراسی. بدون شرکت و مشارکت مردم. تکرار می کنیم که لائیسیته یا سکولاریزاسیون در معنای دوم (یعنی روند رهایی و خودمختاری از قید دین و دستگاه آن)، فرایندی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. روندی است که از دموکراسی و حقوق بشر جدا ناپذیر است. تغییراتی است که بویژه و در درجه ی اول بر فعالیت آزاد جامعه ی مدنی و جنبش های آزاد سیاسی- اجتماعی استوار اند. بر جنبش های مشارکتی، انجمنی و سندیکایی. بر فعالیت های سازمانی و حزبی. فرایندی است ناظر بر مشارکت آزاد و دموکراتیک کُنشگران اجتماعی. بر کثرت گرایی و بسیارگونگی. بر تمایز بایی ساختاری نهادهای اجتماعی از نهاد دین و ارجاعات مذهبی. و می دانیم که این ها همه بدون آزادی و دموکراسی میسر نمی شوند. بدین معنا، در ایران، بویژه در رژیم پهلوی ها، فرایند لائیک به معنای کامل آن، یعنی در سه رکن جداناپذیرش، هیچ گاه انجام نمی پذیرد. در حقیقت، در رژیم شاه ما با تئوکراسی ای در سایه و در حال تکوین رو به رو بودیم. با تئوکراسی ای جنینی و خزنده که ظهور خود را تدارک می دید. خود را آماده برای تصرف قدرت می کرد. بدین ترتیب، سخن گفتن از لائیسیته در شرایط دیکتاتوری رژیم شاه که زمینه ها و شرایط استقرار و برآمدن دین سالاری را فراهم می کند، بیش از هر چیز بیان کج فهمی از معنای آن پدیدار - مقوله است.

4- توانایی های امر لائیک در ایران

پیشتر، از عوامل پنج گانه ای سخن رانندیم که زمینه های جدایی دولت و دین در غرب را فراهم کردند: استقلال دانش نسبت به دین. استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین. رواداری و آزادی وجدان. چندگرایی دینی و

تبدیل شدن ایمان به امری خصوصی و سرانجام خودمختاری حوزه های مختلف اجتماعی که مهمترین عامل به شمار می رود. گفتیم که این عوامل، با وجود تفاوت ها در شرایط، جهانشمول اند. در تاریخ صد ساله ی گذشته که به تاریخ تجدد خواهی ایرانیان معروف است، جنبه هایی از این عوامل را می توان در حوزه های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشاهده کرد. از آن جمله است:

- تلاش در راه تشکیل عدالت خانه با متمایز کردن «محاکم شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات» در اصل بیست و هفتم قانون اساسی مشروطه.

- تأسیس مدرسه، دبیرستان، دانش سرا و دانشگاه های مدرن که به انحصار روحانیون و مکتب خانه ها در سوادآموزی و آموزش پایان می دهد.

- رفرم هایی که با وجود مخالفت دستگاه روحانیت، در جهت حق رأی زنان، تشکیل دادگاه های خانواده، کار و فعالیت اجتماعی زنان... انجام می گیرند.

- ورود ایده ها و نهاد های مدرنیته در ایران با این که در عمل از معنا و مضمون حقیقی خود کم و بیش تهی می شوند.

بطور کلی، در صد سال گذشته، ما به میزان و درجات مختلف با حرکت ها و جنبش های فکری، اجتماعی و سیاسی با خواست سیادت زدایی از نفوذ و انحصار دین رو به رو بوده ایم. در یک کلام، گرایشات در جهت استقلال خواهی و خودمختاری نسبت به دین، از مشروطه به این سو، همواره حضور داشته اند. گرچه هیچ گاه به روند غالب تبدیل نمی شوند. گرچه هیچ گاه آشکارا با پرچم جدایی دولت و دین وارد میدان مبارزه نمی شوند. با این حال، توانایی های فرایند جدای دولت و دین در ایران از همین مبارزات و مقاومت های استقلال خواهانه برای خروج از سلطه و نفوذ دین، نیرو گرفته و می گیرند.

روندهای استقلال خواهی نسبت دین و دستگاه آن بویژه در سی سال گذشته با تسلط بلامنازع تئوکراسی و ارزش های آن رشد و توسعه ی بیشتری یافته اند. یک بررسی جامعه شناسانه می تواند میزان این رشد را در میان اقشار و طبقات مختلف نشان دهد. به نظر سنجی هایی می توان اشاره کرد که بر اساس آن ها در سال 1382، 30% پاسخ دهندگان موافق جدایی دین و سیاست، 55% مخالف و اکثریتی با اعطای

امتیاز رسمی یا حق ویژه به دلیل دینداری مخالفت کرده اند (11). این آمار و ارقام در صورتی که قابل اعتماد باشند، می توانند واقعیتی در خور تأمل را بیان کنند. این که بخشی مهم، رو به رشد و فزاینده ای از مردم، بویژه در میان اقشار و طبقات متوسط که متأثر از ایده ها و اسلوب مدرنیته اند، خواهان استقلال کامل قدرت سیاسی از دین و دستگاه روحانیت می باشند.

امروزه، مقاومت ها در برابر دین سالاری در ایران به ویژه در میان آن بخش هایی از جامعه قوت می گیرند که به شدت زیر ستم، محدودیت و تبعیض تئوکراسی قرار دارند. بخش های وسیعی از زنان شهری، جوانان، اقلیت های ملی- مذهبی، گروه هایی که با آزادی قلم، بیان، عقیده و وجدان سر و کار دارند (چون دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان، روزنامه نگاران ...)، بخش هایی از کارگران آگاه و فعال که خواهان ایجاد تشکل ها و سندیکاهای مستقل کارگری اند... در یک کلام، جامعه ی مدنی که برای خودمختاری و استقلال بر اساس هنجارهای خاص خود مبارزه می کند، که سلطه ی هنجارهای دین سالاری و اطاعت از آن ها را نمی پذیرد.

5- جدال میان امر تئوکراتیک و امر لائیک در تحولات اخیر ایران

در جمهوری اسلامی، روند تاریخی فوق یعنی فرایند جدایی دولت و دین رو به رشد و توسعه خواهد گذارد. این روند را بویژه در تحولات اخیر می توان مشاهده کرد: با خیرش اعتراضی بخش های وسیعی از مردم شهری به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری و در پی آن، با تحول و تکامل پاره ای از خواسته های جنبش های اجتماعی و جامعه مدنی. اما نکته ای که در این جا باید مورد تأکید قرار دهیم این است که در جنبشی که معروف به «جنبش سبز» شد، توانایی ها و ناتوانی های امر لائیک در برابر امر تئوکراسی، در همزیستی و چالش با هم قرار گرفتند و عمل کردند.

این جنبش فراگیر به ویژه در میان قشرهای میانی جامعه در شهرها در اعتراض به تقلب در انتخابات، در عمل در برابر نهاد های اصلی دین سالاری (چون ولایت فقیه، شورای نگهبان، نهاد ریاست جمهوری...) قرار می گیرد. از این جهت، این جنبش، با این که آشکارا و به طور مستقیم دین سالاری را نفی نمی کند، اما به طور مستقیم نهاد هایی را زیر سؤال می برد که جوهر و بنیاد نظام دینی کنونی را تشکیل می دهند. علاوه بر این جنبه، پاره ای از خواسته ها و شعارهای اجتماعی و سیاسی طرح شده در این جنبش، چون خواست آزادی و حقوق شهروندی و

یا شعار «جمهوری اسلامی» در برابر «جمهوری اسلامی» - با این که چنین فرمولی خالی از ابهام و اشکال نیست - همه گویای رشد عواملی هستند که می توان آن ها را در شمار قابلیت ها و توانایی های امر تئوکراسی زدائی و جدایی دولت و دین در ایران به حساب آورد.

اما از سوی دیگر، عوامل مهم دیگری در این جنبش عمل می کنند که به استمرار ایدئولوژی، نماد ها، شعارها، ارزش ها و شیوه های امر دین سالاری در خطوط اصلی آن در ایران کمک می کنند. از آن میان می توان به حضور فعال بخشی از روحانیت و مراجع دینی، اسلام گرایان اصلاح طلب و بویژه و به طور بارز بخشی از کارگزاران نظام جمهوری اسلامی در اختلاف و انشقاق از بخش دیگر اشاره کرد. اینان خواهان حفظ نظام جمهوری اسلامی اما در چهارچوبی معتدل (با حفظ قانون اساسی آن) می باشند. آن چه که مسلم است این است که هژمونی اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی این اپوزیسیون اصلاح طلب بر خاسته از دستگاه جمهوری اسلامی را باید به منزله ناتوانایی های نیروهای لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین در ایران در ایجاد مناسباتی به سود خروج از دین سالاری در ایران تلقی کرد.

6 - سه شرط امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران

جنبش های مشارکتی سیاسی- اجتماعی با خواست های لائیک، جنبش روشنفکری لائیک و جنبش نو اندیشی دینی زمینه های امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران را تشکیل می دهند. در طول تاریخ، همواره امر خروج از دین بوسیله ی این گونه جنبش ها و از همسویی آن ها، با وجود اختلاف ها و تمایزهای شان، میسر گردید. از میان این سه جنبش، جنبش های سیاسی- اجتماعی از اهمیت درجه اولی برخوردارند.

- جنبش های مشارکتی سیاسی- اجتماعی. «فرایند خود مختاری نهادهای جامعه ی مدنی» که مهمترین عامل زمینه ساز جدایی دولت و دین است، بدون جنبش های مشارکتی و مدنی میسر نیست. چنین جنبش هایی از قدرت و مرجعی مافوق و خارج از خود، پیروی نمی کنند. صاحب اختیار خود اند. بر محور خود می چرخند. در این جا «خودمختاری» به معنای اختصاصی شدن حوزه ی سیاست و جدا شدن آن از جامعه نیست. پدیداری که با مدرنیته تقویت و تثبیت می شود و بحران کنونی «سیاست» را می آفریند. بلکه به مفهوم خودمختاری و استقلال نسبت به دین، شریعت، احکام و اصول آن است. به معنای خود-گردانی، خود-محوری و خود - تأسیسی در ابداع راه و روش های خود است که در عین حال

تغییر پذیر و نسخ شدنی اند. به معنای آن است که انسان های مجتمع در نهاد های عمومی سیاسی و اجتماعی، در انجمن ها، سندیکاها، سازمان ها... بدون پیروی از احکامی برین و فراسوی خود، در اداره ی امور خود شرکت و مشارکت می کنند. با حفظ چند گانگی و کثرت گرایی خود.

- جنبش روشنفکری لائیک. جنبش های روشنفکری و ضد کلریکال، چون جنبش روشنگری سده ی هجده اروپا، نقش تعیین کننده ای در فرایند خروج از سلطه ی دین در غرب ایفا کردند. در تئوکراسی ایران نیز روشنفکران لائیک یا سکولار (به معنای طرفداری از جدایی دولت و دین)، می توانند چنین نقشی را در کشور خود ایفا کنند. با این شرط که مبارزه با دین سالاری را در صدر دلمشغولی و فعالیت های خود قرار دهند. بدین شرط که با دخالت روحانیون و دستگاه دین در امر سیاست و دولت به نام حقانیت، مشروعیت و مرجعیت دین در چنین اموری آشکارا مخالفت کنند. این مهم را قربانی مصلحت سیاسی و تصورات واهی چون اتحاد ملی، جنبش همگانی و شعارها و تاکتیک های تمامت خواهانه نکنند. این گونه رفتارها همواره امر جدا شدن دولت و دین را پس نشانده و به تأخیر می اندازند. جنبش فکری لائیک با جنبش نواندیشی دینی می تواند همسو باشد اما همسان نیست. این دو در چالش و دیالوگ انتقادی باد هم قرار می گیرند. روشنفکران و فعالان سیاسی - اجتماعی که خود را لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین می نامند، با ترویج و تبلیغ جمهوری دموکراتیک لائیک، با دفاع از سه اصل لائیسیته و قرار دادن آن ها در سرلوحه ی جنبش فکری و سیاسی خود، زمینه های عینی و ذهنی خروج از سلطه ی دین را فراهم می کنند.

- جنبش نواندیشی دینی. اما چالشی که در برابر روشنفکران نواندیش دینی قرار دارد بغرنجی سخت و سهمگین است. کار آن ها بسی دشوار تر از اصلاح طلبان مسیحی در سده های 16 و 17 میلادی است. پرسش جدایی دولت و دین در دنیای اسلام و در کشور ما به طور خاص، مسأله ی «دنیوی شدن» اسلامی نیست که به معنایی از ابتدا گیتی گرا بوده است. مسأله ی سکولاریزاسیون دین در ایران کنونی، چگونه دنیوی بودن دین است. دینی سیادت طلب، فراگیر و سازماندهنده ی امور اجتماعی و سیاسی... یا دینی که نقش مسلط اجرایی، قضایی و قانون گذاری خود را از دست می دهد. خودمختاری دولت و بخش عمومی و نهادهای جامعه ی مدنی را به رسمیت می شناسد... مسأله ی اصلی امر جدایی، در عین حال، مسأله ی انسان های جامعه ای است که در اداره ی امور خود

آزادی با برابری و سوسیالیسم با دموکراسی پیوندی ژرف و ناگسستنی دارند. آنی که در عین حال امر دفاع از حقوق بشر و مبارزه با هر گونه تبعیض در ایران کنونی را تکلیف مبرم خود می داند.

دین سلاری در ایران

مبنای جمهوری اسلامی ایران مانند هر رژیمی که خود را «جمهوری» می نامد قانون اساسی آن است. این قانون اساسی اما، نه بر اساس «امر عمومی» بی هیچ گونه تمایزی از جهت ملیتی، جنسیتی، مذهبی و عقیدتی بلکه بر پایه ی اصول دینی - اسلامی ساخته و پرداخته شده است.

قانون اساسی اسلامی ایران بر حاکمیت ولایت فقیه منتخب جمعی از فقها، بر اقتدار دستگاه روحانیت، نهادها و بنیادهای آن، بر قوه ی قضاییه مجری احکام شریعت دین از جمله حدود و مقررات جزایی اسلام، بر مجلس اسلامی تدوین کننده قوانین بنا بر احکام مذهب رسمی کشور (شیعه)، بر رئیس جمهور پاسدار مذهب رسمی و مروج دین و سرانجام بر نیروهای انتظامی نگهبان نظام اسلامی مبتنی و استوار می باشد.

رژیم جمهوری اسلامی ایران که به ناروا نام جمهوری را بر خود نهاده است، در حقیقت گونه ای دین سلاری *Théocratie* با ویژگی شیعی است. در این رژیم، ابزارهای جمهوریت و دموکراسی چون رئیس جمهور، مجلس و انتخابات با تهی شدن از مضمون حقیقی شان به کار گرفته می شوند. اما سه شاخص اصلی تعیین کننده جمهوری اسلامی یعنی حاکمیت ولی فقیه، اقتدار دین و روحانیت و سلطه نیروهای انتظامی و پلیسی تباین کامل این رژیم با جمهوری و دموکراسی را نشان می دهند.

بدین سان، مهم ترین و اصلی ترین ویژگی رژیم ایران را دین سلاری آن تشکیل می دهد. خصوصیتی که این رژیم را از دیگر رژیم های جهان متمایز می سازد. به واقع در این رژیم ها و در چهارچوب قانون اساسی آن ها امکان تغییر و تحول وجود دارد. اما در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین امکانی بنا بر اصل ۱۷۷ آن به طور مطلق غیر ممکن می شود: «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و اصل ولایت امر و امامت و اداره کشور با اتکاً به دین و مذهب رسمی تغییر ناپذیر است.» اهمیت این موضوع که در این جا مورد بحث ما نیست در این است که برای گذر از جمهوری اسلامی یا ایجاد تغییر و تحولی بنیادین و ساختاری در ایران به سوی جمهوری و دموکراسی راهی جز

توسل به اقدامی فرا قانونی از سوی جنبش های اجتماعی باقی نمی ماند.

چند معنایی دو مفهوم جمهوری و دموکراسی

می دانیم که بسیاری از رژیم های جهان، در گذشته و امروز، چون جمهوری اسلامی ایران، جمهوری های عربی، اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری های دموکراتیک سابق در اروپای شرقی، جمهوری خلق چین، برخی جمهوری ها در آمریکای لاتین... همه خود را «جمهوری» می نامیدند و امروزه می نامند. در بسیاری از آن ها اما دیکتاتوری فردی، نظامی، دینی یا حزبی حاکم بوده و یا می باشد. اصول اساسی و اصلی جمهوریت و دموکراسی همواره در این کشورها پایمال می شدند و می شوند.

جمهوری و دموکراسی معنا های واحدی ندارند. تنها شاید بتوان در تبیین آن ها چند اصل اساسی بیان کرد. به قول فیلسوف فرانسوی ژاک رانسیر، ویژگی خاص مفهوم ها یا مقوله های سیاسی در کم یا بیش چندمعنایی آن ها نیست بلکه در این است که آن ها موضوع و میدان مبارزه قرار می گیرند. مبارزه ی سیاسی در عین حال مبارزه برای تصاحب معنای واژه هاست(۱).

جمهوری یا «امر عمومی»

«جمهور» در زبان عربی به معنای مردم، توده ی مردم یا عموم است. جمهوری برگردان آنی است که برای نخستین بار سیزرون، در ۵۴ قبل از میلاد پس از فروپاشی جمهوری روم در کتابی به همین عنوان، رس پوبلیکا (Res publica) یا «امر عمومی» می نامد. او ریوبلیک République را رژیم تعریف می کند که متعلق به مردم است. از آن مردم است. چیز مردمی یا امر مردم است. تجمع و مشارکت مردمانی بسیار بر اساس قانونی واحد و منافی مشترک است. جمهوری، سازماندهی جامعه ای است که زیر قانونی که قانون اساسی یا تأسیس کننده نامند اداره می شود و بدین سان در برابر رژیم های استبدادی، خودکامه یا دسپوتیک که ترجمان «امر خصوصی» Res private و یا «امر قدرت» Res potesta در بی قانونی می باشند، قرار می گیرد. معنای جمهوری در طی زمان نزد ماکیاول، بودن، هابز، مونتسکیو، کانت... در راستای حاکمیتی مبتنی بر قانون اما با تفاوت هایی تبیین می شود. با انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، جمهوری از پادشاهی به هر شکلی، چه مشروطه و یا غیر مشروطه، متمایز می گردد. در معنای مرسوم و متداول امروزی، جمهوری را رژیم گویند برخاسته از قانون

اساسی متکی بر نهادهای حکومتی قانونی منتخب مردم، بر قوای سه گانه منفک از هم و بر برابری مردم بدون هیچ تمایزی در مقابل قانون.

دموکراسی یا «قدرت مردم»

جمهوری، بدین سان، به پرسش چگونه حکومت کردن پاسخ می دهد: از طریق قانون و یا به حکم اراده ی فرمان روا؟ پرسش دیگر اما این است که در رژیم مبتنی بر قانون اساسی چه کسی حکومت می کند؟ فرد، گروه یا مردم؟ در این جاست که مقوله دموکراسی (قدرت مردم) مطرح می شود و در برابر دو شکل مونارشی (قدرت شخص پادشاه) و آریستوکراسی (قدرت گروهی از اشراف یا نخبگان) قرار می گیرد.

دموکراسی ریشه در پولیتیا (Politeia) در زبان یونانی دارد. پولیتیا نام اثر معروف افلاطون است که به اشتباه در همه ی زبان های دنیا جمهوری یا République برگردانده شده است، در حالی که به معنای «شهر- داری»، تأسیس شهر، سازماندهی سیاسی شهر یا فعالیت شهروندی است. دموکراسی یا دموکراتوس Demos Kratos در یونانی به معنای قدرتِ مردم kratos یا حکومت مردم (بر مردم) است. ما دموکراسی را قدرت یا مناسب تر و بهتر گوئیم توانایی یا توان مندی مردم در اداره ی امور خود می نامیم. امروزه، دموکراسی در معنای مرسوم خود با انتخابات آزاد و همگانی با رأی مخفی، برابر و مستقیم شهروندان، با تشکیل مجلس قانون گذاری و دیگر نهادهای قانونی منتخب، با آزادی های سیاسی و اجتماعی چون آزادی حزب، تشکیل انجمن ها و سندیکاها، با استقلال و آزادی رسانه های ارتباط جمعی، با مشارکت شهروندان و تناوب قدرت تبیین می شود. این دموکراسی را در حقیقت باید «دموکراسی نمایندگی» نامید.

جمهوری و دموکراسی نامحدود

جمهوری و دموکراسی اما در قانون اساسی، حکومت قانون، دولت، پارلمان، انتخابات مجلس و رئیس جمهور خلاصه و محدود نمی شوند. معنای اصلی و اصیل ریپوبلیک و دموکراسی چون «امر عمومی» و «قدرت مردم»، هر دو، به نقش و فعالیت شهروندان در امور خود، در امور سیاسی و اجتماعی شهر و فرا تر از آن در اداره ی جامعه و کشور ارجاع می دهند. رهایی مردمان تحت ستم و سلطه های گوناگون و به ویژه زحمتکشان تنها می تواند امر خود آن ها باشد. «امر عمومی» و «قدرت مردم» همین را می گویند و نه چیزی دیگر. جمهوری و دموکراسی

به معنای تصاحب امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی... توسط خود مردم به گونه ای مستقیم و بلاواسطه حد و حدودی نمی شناسند. مرزی و محدودیتی ندارند. پایانی ندارند. نامتناهی اند. این فرایند نامحدود و بی پایان، البته، دموکراسی نمایندگی با همه ی شاخص هایش را در بر می گیرد. اما انسان هایی که برای بهزیستی و رهایی خود در تجمع و مشارکت با هم مبارزه می کنند پا را فرا تر از این محدوده می گذارند. هر بار سقف محدودیت های دموکراسی را به سوی دموکراسی هر چه بیشتر و کامل تر می شکافند. به قول فیلسوف فرانسوی اتین بالیبار، دورنمای یک دموکراسی پایان یافته یا دموکراسی ای که از فرا روی از خود سر باز زند تفسیر ناقصی از امر شهودی به دست می دهد(۲).

جمهوریت و دموکراسی در مفهوم اصلی خود و به طور کلی گوئیم امر سیاست، به معنای دولت - داری و انتظام شهر نیست بلکه به مفهوم عمل جمعی و مشارکتی مداخله گرانه و رهایشانه است که مبارزه، جنبش، نافرمانی مدنی، اعتصاب عمومی، اشغال میدان، قیام و انقلاب تنها شکل هایی از آن می باشند. این عمل البته همیشه وجود ندارد بلکه در زمان هایی به صورت رخداد های اجتماعی، از درون دخالت گری مستقیم و مستقل مردمان، به ویژه آنان که به قول رانسیر سهمی در سهمیه بندی های نظم موجود ندارند برون می آید. «دموکراسی به معنای قدرت مردم، قدرت آن ها که هیچ اسم و رسمی برای اعمال قدرت ندارند پایه و اساس چیزی را تشکیل می دهد که سیاست را قابل اندیشیدن می کند. اگر حکومت در دست افرادی افتد که بیشترین دانش، قدرت یا ثروت را دارند، در این صورت دیگر در سیاست نیستیم»(۳). بر این گفته باید افزود: در این صورت نه تنها در سیاست نیستیم بلکه به مراتب در جمهوری و دموکراسی نیز به معنای امر عمومی و توان مندی مردم نیستیم.

دو نگاه متفاوت از جمهوری و دموکراسی

با حرکت از تاکید های بالا و در یک جمع بندی کلی می توان امروزه در تبیین جمهوری و دموکراسی دو نگاه اصلی و متفاوت را که با هم اشتراکات و در عین حال تضادهایی دارند تمیز داد.

نگاه اول، نگاهی حقوقی - حکومتی به جمهوری و دموکراسی چون نهاد دولتی است.

نگاه دوم اما نگاه فرایندی - جنبشی به جمهوری و دموکراسی چون امر

عمومی و توان مندی مردم است. امری که رخداد اجتماعی فرا قانونی و خارج از نهادهای دولتی را در بر می گیرد. این نگاه، نگاه اولی را نفی نمی کند اما فراسوی آن می رود. این فراروی را نیز به مرحله ای در آینده نامعلوم واگذار نمی کند بلکه از هم اکنون آن را مورد توجه و عمل خود قرار می دهد.

نگاه اول امروز در همه جا در میان جریان های سیاسی از راست تا چپ غالب است. این نگاه، نگاه مرسوم کنونی در عصر مدرنیته از جمهوری و دموکراسی چون سیستم حقوقی و حکومتی است. این نگاه تنها حقوقی می اندیشد. تنها در چهارچوب قانون، جمهوری و دموکراسی را می فهمد. تنها در پرتو انتخابات، مجلس، پارلمان، پارلمانتاریسم و تصرف قدرت دولتی و از این دست عمل سیاسی و اجتماعی را در نظر می گیرد. به نام واقع بینی سیاسی، دورنما و افقی بیش از این ها ندارد.

نگاه دوم اما سرکش است. جمهوری و دموکراسی را در معناهای اصلی و بنیادین شان می فهمد؛ اقدام شهروندان و مردمان برای تصاحب امور و سرنوشت خود به دست خود برای خود و به سوی رهایی خود از سلطه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. این نگاه امر انتخابات، مجلس نمایندگی، انتخاب دوره ای رئیس جمهور و جز آن را نفی نمی کند اما دموکراسی و جمهوری به منزله قدرت مردم و امر عمومی را به این شاخص ها خلاصه و محدود نمی کند، تقلیل نمی دهد.

در نگاه اول، قیام، انقلاب، اقدام غیر قانونی، نافرمانی مدنی، اشغال میدان، رخداد نابهنگام و از این دست حکم بلوا را دارند و در نتیجه غیر دموکراتیک و محکوم اند.

در نگاه دوم اما، همه ی این ها یعنی قیام، انقلاب، اقدام غیر قانونی، نافرمانی مدنی، اشغال میدان، رخداد نابهنگام و از این دست می توانند تا آن جا که در راستای رهایی انسان ها باشند به منزله ی جمهوریت و دموکراتیسم به شمار آیند. ادامه و تحکیم امر دموکراسی و جمهوری تلقی گردند. فراروی از آن ها تبیین شوند. در نگاه اول، ما با دموکراسی از بالا، دموکراسی دولت گرا، دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی از طریق رأی رو به رو هستیم.

نگاه دوم اما در عین حال که دموکراسی نمایندگی را نفی نمی کند اما فرا تر رفته و دموکراسی مشارکتی، دموکراسی مستقیم و بی واسطه، دموکراسی میدانی یا به بیانی دیگر دموکراسی از طریق پا را

نیز به رسمیت می‌شناسد و آن‌ها را بخشی تفکیک‌ناپذیر از جمهوری و دموکراسی چون امر عمومی و قدرت مردم به شمار می‌آورد.

نگاه اول در یک کلام و به طور عمده تعریفی ساختاری و سیستمی از جمهوری و دموکراسی ارائه می‌دهد. در نتیجه آن را پایان یافته تلقی می‌کند.

نگاه دوم در یک کلام، جمهوری و دموکراسی را مداخله‌گری بی‌نهایت شهروندان می‌داند. از این رو طرفدار دموکراتیزه کردن هر چه بیشتر و ژرف‌تر دموکراسی است. طرفدار جمهوریت بخشیدن یا امر مردم کردن هر چه بیشتر و ژرف‌تر جمهوری است. در نتیجه دموکراسی و جمهوری را نامتناهی، نامحدود و بی‌پایان می‌شناسد.

تبیینی از جمهوری و دموکراسی

با توجه به آن‌چه که رفت، از دو مفهوم جمهوری و دموکراسی تبیین زیر را از نگاه چپ‌رهای خواه به دست می‌دهیم:

جمهوری را رژیم‌گویی گویند که بر پایه قانون و به ویژه قانون اساسی بنیاد شده است. در قانون اساسی جمهوری، مردم در برابر قانون قطع نظر از تمایزات ملیتی، قومی، جنسیتی، زبانی، دینی، مذهبی، طبقاتی، مسلکی و عقیدتی برابری، جمهوری، در نفی سلطنت (مشروطه یا غیرمشروطه)، در انتخابی بودن نهادهای حکومتی و قانون‌گذاری، در تفکیک و استقلال سه قوای اجرایی، مقننه، قضایی و امروزه قوای چهارمی به نام رسانه‌های جمعی و مجازی، در انتخاب رئیس‌حکومت برای مدتی معین تبیین می‌شود. جمهوری رژیم‌گویی است که اداره‌ی امور سیاسی را نه از آن فرد یا گروهی خاص بلکه امر عموم مردم یا جمهور می‌داند.

چپ‌رهای خواه ایران، با حرکت از معنای اصلی ریپوبلیک یعنی «امر عمومی»، در عین حال که در جهت برآمدن رژیم مبتنی بر قانون اساسی دموکراتیک در نفی حکومت پادشاهی، دینی، ولایتی، استبدادی مبارزه می‌کنند، در جهت ترفیع جمهوریت به امر مردمان و زحمتکشان در اداره‌ی امور کشور نیز تلاش می‌ورزد.

دموکراسی را شکلی گویند که در معنای مرسوم امروزی آن در انتخابات آزاد و همگانی با رأی مخفی، برابر و مستقیم شهروندان؛ در تشکیل مجلس قانون‌گذاری و دیگر نهادهای قانونی منتخب، در فعالیت آزاد تشکلات اجتماعی و سیاسی تبیین می‌شود. مبارزه برای تحقق دموکراسی

نمایندگی با مضامین فوق در ایران امروز به منزله پیش شرطی مبرم و مقدم برای خروج از خودکامگی جمهوری اسلامی است.

چپ‌رهایی خواه ایران اما در عین حال در جهت گسترش و تعمیق آن چه که در معنای اصلی دموکراسی، «قدرت مردم» یا «حکومت مردم بر مردم» نامند مبارزه می‌کند. امر ترفیع دموکراسی نه تنها در گستره‌ی سیاسی بلکه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که دموکراسی مشارکتی می‌نامیم تنها از راه مبارزات و جنبش‌های اجتماعی مردم، کارگران و زحمتکش‌ان جامعه میسر است. از طریقی که مردمان خود دست به تصاحب اداره‌ی امور مشترک خود زنند و در تصمیم‌گیری‌ها در امور کشور و جامعه، در شکل‌های مختلف خودگردانی و خودمدیریتی با تشکیل انجمن‌های جامعه مدنی، تعاونی‌ها، سندیکاها و دیگر شکل‌های شورایی یا مشارکتی هر چه مستقیم‌تر در سرنوشت خود، جامعه و کشور مداخله کنند.

مه ۲۰۱۴ - خرداد ۱۳۹۳

cvassigh@wanadoo.fr

(۱) ژاک رانسیر Jacques Rancère در دموکراسی‌ها بر ضد دموکراسی.

(۲) اتین بالیبار Etienne Balibar در مرزهای دموکراسی.

(۳) ژاک رانسیر در همان جا.

درباره نتایج انتخابات اروپا و علل رشد راست افراطی

گفتگوی تلویزیون رها با مهرداد درویش پور

<https://www.youtube.com/watch?v=uUs5LrFzaeI>

همدردی

ما نیز از شهر هانور - آلمان خود را شریک غم بازماندگان می دانیم
اصغر اسلامی، خسرو امیری، علی اسدبیک، احسان دهکردی، عباس عاقلی
زاده، فردوس میرآبادی

جنبش چپ و توسعه اجتماعی در ایران

فرامرز دادور

کمک به شکل گیری و همکاری بین کمیته ها و سندیکاهای مستقل کارگری، حمایت از مطالبات صنفی و دمکراتیک آنها و تلاش برای پیوند زدن و ایجاد همبستگی بین جنبشهای گوناگون مردمی بخودی خود یک حرکت عظیم برای تقویت حرکت اعتراضی مردمی است که فعالان آن با اتصال پایگاههای متنوع اجتماعی به هم، قادر میگردند که زمینه های ایجاد یک اپوزیسیون گسترده مردمی را فراهم کنند.

در هر کشور مدرن، سکولار و دمکراتیک که مردم قادر باشند در تعیین سرنوشت جامعه شرکت داشته باشند، به احتمال زیاد توسعه اجتماعی خصلت مترقیتر بخود میگیرد. از نقطه نظر سوسیالیستی، وجود دمکراسی اجتماعی (ترکیبی از دمکراسی سیاسی و اقتصادی)، شالوده های اولیه را برای یک توسعه عادلانه در جامعه تشکیل میدهد. با توجه به شرایط کنونی ایران، سوال این است که آیا بر مبنای چگونه مطالبات دمکراتیک که برای بهبودی وضعیت معیشت توده های مردم محوری باشند و انتخاب چه نوع راهکارهای سیاسی، بهتر میتوان به توسعه عادلانه اجتماعی دست یافت. بدیهی است که بهبودی در شرایط اقتصادی و تامین شغل، آموزش و درمان رایگان و نهادینه شدن حقوق صنفی و آزادیهای مدنی برای زحمتکشان و محرومان حیاتی هستند. در عین حال مهم است که مولفه های دخیل در سازندگی جامعه آزاد و عادلانه نیز از حالا شناسائی گردند. در زیر بعد از نگاهی به

شرایط اقتصادی و سیاسی در ایران و تامل در حیطه مطالبات محوری مردمی، سپس به برخی از بدیلهای ممکن اجتماعی برای پیشرفت در جهت ایجاد مناسبات انسانیتر پرداخته میشود.

هدف استراتژیک

تاریخا، جوامع بر روی مسیر متری رشد میابند و توسعه در اقتصاد و دیگر شالوده های اجتماعی بر پایه دستاوردهای قبلی شکل میگیرد. اقداماتی مانند توزیع عادلانه ثروت/منابع اجتماعی، تامین اشتغال و آموزش و بهداشت رایگان نمونه های پیشرفت انسانی در جامعه میباشند. اتخاذ سیاستهای عدالتجویانه اقتصادی/اجتماعی از طرف یک دولت مردمی انتخاب شده، به موازات پیشبرد فعالیتهای مدنی از جانب جنبشهای اجتماعی، مسلما در روند مادیت یافتن برنامه های متری تاثیر گذار است. از نقطه نظر جنبش سوسیالیستی، ترجیح داده میشود که مجموعه تحولات در عرصه های گوناگون اجتماعی با ابعاد گسترده تر و عمیقتر پیشرفت نموده، در راستای رفع انواع ستم های اجتماعی و از جمله روابط استثمار (ب.م. سیستم کارمزدی...) و نابرابری های حقوقی (ب.م. روابط مدرسسالارانه، تبعیضات نژادی/ملیتی/مذهبی) توسعه یابد و درصد بیشتر ارزشهای تولید گشته و ثروت اجتماعی، بر مبنای ارزیابی واقعگرانه از روند پیشرفت در عرصه های گوناگون سیاسی/فرهنگی/اقتصادی و بر اساس معیارهای مساواتگرانه و مناسب با ویژه گیهای جامعه، توزیع گردد. یک همچون جامعه ای عمدتا بر مبنای دو فرآیند ۱- ایجاد تغییرات بنیادی در عرصه های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی و ۲- ارتقاء در سطح شناخت در میان اکثریت توده های مردم از ضرورت سازندگی آن، ظهور میابد. سوال مهم این است که برای نیل به این مرحله از شرایط اجتماعی، چه وظایفی در مقابل فعالان رادیکال/دمکرات در اپوزیسیون قرار دارد و چگونه میتوان در آن راستا حرکت نمود.

وضعیت اقتصادی

تقریبا در تمام جهان سرمایه داری (باستثنای کشورهای اسکاندیناوی) نرخ بیکاری، کم کاری و فقر بالا بوده، بسیاری از معضلات دیگر اجتماعی گریبانگیر توده های مردم است. اما در کشورهای که مناسبات سیاسی اقتدارگرا مستولی است، وضعیت مردم وخیمتر است. هم اکنون در ایران تحت سلطه یک نظام سیاسی قرون وسطائی و روابط سرمایه داری غیر متعارف و عمدتا متکی بر درآمد نفت (سیستم رانتیر)، عمده مناسبات اقتصادی، ناسامان یافته تر

از جوامع مدرن سرمایه داری بوده، بخشهای عمده اقتصادی بر مبنای مکانیسم بازار، یعنی سیستم گردش کالا بر اساس روند تولید - توزیع - مصرف عمل نمیکند. در چارچوب یک سیستم سرمایه داری پیشرفته، در بخش تولیدات، در پرتو یک پروسه خلاق و تحول آور و در امتداد معادله درونداد - برونداد، منابع اولیه به فرآورده های قابل مصرف تبدیل میگردند. در این مرحله، در مسیری حامل خلاقیتها و فعالیتهای (نیروی کار) فکری/فیزیکی و تحت مدیریت و برنامه ریزیهای نسبتاً ثمربخش، محصولات جنسی و خدماتی تولید میشوند. البته روشن است که در سیستم سرمایه داری هدف اصلی ایجاد و انباشت سود برای صاحبان سرمایه است که بر موسسات اقتصادی کنترل دارند و بدان خاطر استقرار سیستمی مبتنی بر نهادینه بودن کنترل و حق مالکیت خصوصی و استمرار مناسبات بازار لازم است و تجربیات تاریخی نشان میدهند که نابرابریهای فاحش اقتصادی/اجتماعی از حاصل های آن میباشند. اما بهرحال نخبگان قدرتمند اقتصادی/سیاسی ترجیح میدهند که تحت پوشش ضوابط قانونمند و تثبیت یافته، سرمایه گذاری کنند. عجیب نیست که در جوامع مدرن سرمایه داری، تلاش میگردد که قانون اساسی و دیگر ضوابط تعیین شده، تضمین کننده این نوع موازین حقوقی باشند. در ایران نیز روند خصوصی سازی و آزاد سازی در مقاطع معین تاریخی، به نوعی مهر خود را در مواد قانون اساسی (اصلاح در اصل ۴۳ و ۴۴) زده است.

در ایران سیر سرمایه داری ناهمواریهای ویژه خود را داشته است. در اوایل انقلاب تا حدی در روند ممتد انباشت سرمایه خلل وارد شد و اقتصاد (بغیر از صنعت نفت و چند مورد دیگر) بیشتر در بخشهای خرده پای صنعتی و کشاورزی تمرکز یافت و در عوض سرمایه های بزرگ به سوی فعالیتهای تجاری و خدماتی سرازیر گشت. حاکمان سیاسی با تکیه بر مکتب اسلام شیعه به مثابه ایدئولوژی "انقلاب"، در راستای تحکیم نظام تئوکراتیک و بدان خاطر سرکوب خونین اپوزیسیون و بویژه فعالان چپ و کارگری و انحلال سازمانهای مستقل کارگری (ب.م. شوراهای کارگری)، اداره جامعه را با شیوه های غیر متعارف و تا حدی متفاوت با مناسبات حقوقی/سیاسی حاکم در جوامع مدرن سرمایه داری، تحت اقتدار خود گرفتند. طیفی از اسلامگرایان حکومتی (تابع "خط امام") توسعه اقتصادی را در گرو حفظ اختناق سیاسی و تحمیل موازین ارشادی دولتی میدید. در سالهای ۱۳۶۰، بر پایه مالکیت و کنترل بیش از ۷۰ درصد از موسسات و فعالیتهای اقتصادی در دست دولت، نوعی سیستم شبه سوسیالیستی در پرتوی موازین خودکامه حکومتی بر سر کار بود. اما از اواخر سالهای ۶۰ بعد از اتمام جنگ

ایران/عراق و مرگ آیت الله خمینی و تحت هدایت طیف تکنوکرات‌هاشمی رفسنجانی، در یک چرخش پراگماتیک و در همراهی با نسخه های جهانی سرمایه داری، سیاست معتدل تر و مدرن تری از اقتصاد سرمایه داری در پیش گرفته شد. در این ایام، با استفاده از تجربیات سرمایه داری اقتدارگرا در بخشی از جوامع شرقی (ب.م. چین و پاکستان) و با شریک کردن رده های بالای نیروهای انتظامی و پاسداران در مالکیت و کنترل بر بنیادهای شبه دولتی و موسسات استراتژیک خصوصی، ثروت اجتماعی آشکارتر به چپاول گذاشته شد. روشن است که در نظام تئوکراتیک موجود، جابجائی مقامات در حوزه اجرائی تاثیر محرزى در شرایط زندگی توده های مردم نگذاشته و نمیگذارد و روند خصوصی سازی/آزادسازی، بدون وجود آزادیهای دمکراتیک و فرصت برای شرکت مردم و از جمله کارگران و زحمتکشان در پروسه سیاسی که به انتخاب سیاستهای کلان اقتصادی ختم بشود، تنها به تغییرات سطحی در وضعیت اقتصادی/اجتماعی منجر میگردد. روند پیشرفت اقتصادی، در عین تقویت سرمایه داری بوروکرات و ایجاد روابط نزدیکتر به محافظی در بخش خصوصی، اما همراه با معضلاتی مانند تورم، بیکاری و نبود حقوق مدنی همچنان ادامه یافت. در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی با افزایش درآمدهای نفتی، اقتصاد از رشد ۶ درصدی برخوردار شد اما فساد اقتصادی، تمرکز صنایع بزرگ در دست بنیادهای شبه دولتی و فاصله طبقاتی همچنان ادامه یافت. در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، درآمد نفت بسیار بیشتر شد (۶۰۰ بلیون دلار در مدت ۸ سال)، ولی وی با اتخاذ برنامه های به ظاهر پوپولیستی و غیر کارشناسانه (هدفمند کردن یارانه ها) و در عین حال با ادامه روند بذل و بخشش در میان اطرافیان سیاسی و نظامی خود، باعث افزایش شدید در حجم نقدینگی (بالای ۴۰۰ هزار میلیارد تومان) و تورم (بالای ۳۰ درصد) گردید. در واقع آنچه که نصیب توده های مردم و بویژه بیکاران و محرومان در شهر و روستا گشت، گرانی، فقر و ناعدالتی و تشدید اختناق بوده است.

از وقتیکه حسن روحانی دولت را در دست گرفته، بجز شروع پروسه عادی نمودن روابط با غرب، با هدف رفع تحریمها، اعلام برنامه برای بهبودی در وضعیت اقتصادی و نجات رژیم از زیر فشار قدرتهای خارجی، اقدام مهمی در جهت منافع اکثریت مردم و از جمله در عرصه های مهار تورم، تولید شغل و بهبودی وضعیت حوق بشر انجام نگرفته است. برعکس در همکاری نزدیکتر با نهادهای اقتصادی سرمایه داری چه در داخل مانند اتاق بازرگانی تهران و صندوق مشترک توسعه بازار سرمایه و چه در خارج مثل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و با تاکید بر

موازین نئولیبرالی (آزادسازی/خصوصی سازی)، بجای تلاش برای تخصیص هرچه بیشتر ارزش اجتماعی به توده های زحمتکش و محروم در اشکال اشتغال زائی، افزایش حداقل کارمزد، بهبودی در وضعیت بیمه کار/حقوق بازنشستگی و اتخاذ سیاستهای معطوف به ارتقاء مشارکت کارگران در مالکیت و نظارت بر فعالیتهای اقتصادی، در مقابل، در راستای فراهم نمودن موازین اقتصادی/اجتماعی مورد قبول برای قدرتهای اقتصادی در سطح جهان، به روند آزاد سازی، کاهش نقش دولت در اقتصاد کشور، واگذاری دارائیهای عمومی (دولتی) از جمله بخشهایی از صنعت نفت به سرمایه داران خصوصی وابسته، تقلیل یارانه ها، کاهش هزینه های رفاهی دولت، ثبات دستمزدها از طریق اعمال کنترل بر افزایش دستمزد و هرچه بیشتر رقیقتر کردن قانون کار و تعهدات رفاهی دولت، تسهیل سرمایه گذاری خارج و رفع محدودیت تجارت خارجی، قدم برداشته است. حتی بخشی از مفاد درج شده در سند "حقوق شهروندی" طرح شده از طرف دولت حسن روحانی (بویژه مواد ۴۲ تا ۴۹) نیز در این رابطه تهیه شده است. اما معضل عمده در ایران حتی در چارچوب پیشرفت سرمایه داری این است که بخاطر وجود یک نظام اقتدارگرای مذهبی جنبه های از شالوده های مرتبط با سرمایه داری مدرن مانند وجود سطحی از جدائی بین موسسات اقتصادی و نهادهای حکومتی و موازین روشن و متکی بر مکانیسم بازار و مالکیت خصوصی، از شفافیتهای لازم قانونی برخوردار نبوده و به اجرا گذاشته نمیشود. در واقع، یک گروه کوچک از نخبگان سیاسی، نظامی و اقتصادی، در زیر سیطره سیاسی ولی فقیه علی خامنه ای و با تکیه بر بنیادهای گوناگون انتفاعی و غیر انتفاعی، بر صنایع و موسسات استراتژیک اقتصادی کنترل مستقیم و غیر مستقیم داشته، با استفاده از درآمد نفت جامعه را به شیوه الیگارشسی اداره میکنند و در نتیجه اقتصاد ایران هنوز در چارچوب یک سرمایه داری غیر متعارف و نه بطور ارگانیک پیوسته به شبکه جهانی سرمایه داری مدرن عمل میکند.

در ایران روند انباشت ثروت بوسیله قدرتمندان سیاسی و اقتصادی به اشکال گوناگون و از جمله پایین نگه داشتن دستمزد (با افزایش ۲۵ درصد در اسفند ۱۳۹۳ حداقل دستمزد ۶۰۹ هزار تومان، هنوز کمتر از یک سوم خط فقر را تامین میکند)، تحکیم موقتی سازی نیروی کار، ظهور شرکتهای پیمانکاری و تداوم سیاست سرکوبگرانه دولتی علیه مطالبات دمکراتیک و تشکیلیابی مستقل از جانب کارگران انجام میگیرد و به تراکم ثروتهای افسانه ای در میان عده ائی قلیل و در مقابل شیوع فقر و محرومیت در میان اکثریت مطلق مردم انجامیده است.

امروزه در بحبوحه ناشی از نزاع های جناحی، جنبه هائی از غارت های عظیم مالی و از جمله بدهی بانکی (بالغ بر ۲۵ بلیون دلار) چند صد نفر از سرمایه داران خودی برملا گشته است. فساد مالی در میان حکومتگران و وابستگان آنها در سطحی است که اگر بر اساس گزارش بانک جهانی میانگین بدهیهای بانکی پرداخت نشده بوسیله بخش خصوصی در سراسر جهان (حتی در یونان ورشکسته ۸ درصد است) برابر با ۴ درصد کل وامهای بانکی است، اما در ایران بیش از ۱۵ درصد میباشد. بخش اعظم این پولها و ثروت انباشت شده در کشور بجای استفاده در فعالیتهای اقتصادی تولیدی و اشتغال آور، عمدتاً در بخشهای تجاری و دلالی سودآور توسط تکنوکراتهای رژیم در سطوح مختلف دولتی (ب.م. مدیران و مسئولان در انواع شعبات دولتی/نظامی و از جمله در سطوح وزارتخانه ها و بانکها) بکار زده شده و یا مورد اختلاس قرار میگیرد {۱}. در مقابل بیش از ۹۰ درصد از مردم که طبقات کارگری، زحمتکش، محروم و اقشار میانی را تشکیل میدهند بطور روزانه با دشواریهای معیشتی روبرو هستند و در نبود آزادیهای دمکراتیک مرسوم در جوامع مدرن سرمایه داری، زیر لوای سیاستهای اقتدارگرای جمهوری اسلامی، استخراج ارزش اضافی (نرخ سود) با شدت بیشتری انجام گرفته چپاول با شدت هرچه بیشتری ادامه داشته و فاصله طبقاتی هرچه بیشتر فراخ تر گردیده است. در جوامع مدرن سرمایه داری، روند معمول این شده است که پول پس انداز شده (انباشت شده) خصوصی (که درصد اصلی آن به توده های مردم تعلق دارد) در موسسات مالی، که بطور فزاینده ای به شعبه های درونی در انحصارات جهانی تبدیل شده اند، برای سرمایه گذاری در رشته های گوناگون اقتصادی بکار گرفته میشود. بدیهی است که منافع صاحبان و مدیران در شرکتهای فراملی حکم میکند که زمینه های سیاسی و موازین قانونی متناسب برای سرمایه گذاری فراهم گردد. در کشورهای دمکراتیکتر سرمایه داری، جریانات مدافع سرمایه های بزرگ بیشتر از سایر گروه ها به کاهش در نقش کنترل دولتی، آزادسازی/خصوصی سازی و مقررات زدائی در حیطه فعالیتهای اقتصادی و از جمله در ارتباط با قانون کار تاکید میکنند. اما بهرحال در این جوامع بر پایه وجود سطحی از آزادیهای دمکراتیک بویژه در حیطه حقوق کارگری، در مقاطع بحرانی توده های مردم قادر هستند که با توسل به راه های قانونی و در عین حال روشهای متاثر از نافرمانی مدنی غیر خشونت آمیز به مقابله برخواسته، گاهاً به بخشی از مطالبات اجتماعی دست یابند.

وضعیت جنبش کارگری

اما در ایران مانند برخی از سایر کشورهای استبدادی، توده های مردم از حقوق پایه ای مدنی برای مخالفت با سیاستهای غیر مردمی حاکم در عرصه های گوناگون اقتصادی/اجتماعی برخوردار نیستند. مبارزات جنبشهای مردمی و از جمله جنبش کارگری عمدتاً بر فراز فرصتهای پراکنده و با بکاربری ابتکارات گوناگون (ب.م. طومار نویسی، اعتراضات و اعتصابات) انجام میگیرند. در دو دهه گذشته، برغم سیاستهای سرکوبگرانه رژیم، فعالان کارگری با تشکیل کمیته ها و سندیکاهای مستقل خود توانسته اند که در راستای افشاکاری از سیاستهای پلیسی و غیر دمکراتیک حاکم به روند دیالوگ انتقادی حول محور مطالبات حقیقتطلبانه در عرصه افکار عمومی دامن بزنند. در میان گروه های مستقل کارگری که در جهت تشکیلیابی مستقل تلاش نموده و به درجاتی موفق هم شده اند میتوان از سندیکای اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری و انجمن برق و فلزکار کرمانشاه نام برد. در اول ماه می امسال برخی از این گروه های کارگری عمدتاً بطور مشترک با صدور بیانیه های سیاسی، نبود حقوق دمکراتیک و رفاه اجتماعی را به چالش کشیده خواست های کارگران و زحمتکشان را بخوبی منعکس نمودند. رایج ترین مطالبات از طرف این تشکل ها و فعالان جنبش کارگری حول محور تامین حقوق دمکراتیک مثل حق اجتماعات و تشکیل اتحادیه های کارگری، تامین رفاه عمومی و از جمله بیمه بیکاری، حق بازنشستگی، افزایش حداقل دستمزد، لغو قراردادهای موقت و سفید امضا، لغو کار برای کودکان و برابری حقوق بین زن و مرد، لغو شکنجه و اعدام و آزادی کارگران زندانی و تمامی زندانیان عقیدتی بوده است. در جنبش کارگری مانند سایر جنبشها گرایشهای متفاوت نظری وجود دارند. بخشی از فعالان کارگری با تمرکز بر مطالبات اصلاح طلبانه، عمدتاً خواستار تغییرات تدریجی در چارچوب نظام سیاسی حاکم هستند. جریانات دیگری در میان فعالانی کارگری تاکید بیشتری بر ایجاد شوراهای سیاسی کارگری به مثابه نطفه های خودحکومتی برای دوران پسا انقلاب میکنند و در آن راستا دگرگونی رادیکال در کلیت نظام سیاسی/اجتماعی/اقتصادی را وظیفه اصلی و کنونی میدانند. البته، طیفهای دیگری نیز هستند که، بدرستی، مبارزه برای پیشبرد ترکیبی از هردو: مطالبات فرمیستی دمکراتیک و برای ایجاد تغییرات بنیادی را ترویج میکنند.

از نقطه نظر جنبش سوسیالیستی که قطعاً حامی منافع زحمتکشان و کارگران است، عبور از این سیستم غیر آزاد، ناعادلانه و شدیداً استثمارگری به جامعه ای انسانی و غیر استثمارگرانه، یک پروژه است. بدین

معنی که در راستای نیل به هدف اصلی یعنی نفی سرمایه داری و جایگزین کردن آن با سازماندهی جامعه بر مبنای موازین سوسیالیستی، نیاز به تدوین یک استراتژی جامع سیاسی است که در ضمن حامل مجموعه ای از اهداف کوتاه مدت و جانبی تر نیز در می باشد. مبارزات برای نهادینه شدن حقوق دمکراتیک (ب.م. ارتقا در حداقل کارمزد، کوتاه نمودن روز کاری، بیمه کار، حق تشکل/اعتراض/اعتصاب...) از مقابله با استیلاي مناسبات کالائی و تحمیل سیستم کارمزدی به تمامی عرصه های اجتماعی (از مناسبات درونی خانواده گرفته تا شکل گیری انبوه پرولتاریای مسخ شده) جدا نیست. از جایگاه جنبش چپ یک حرکت اصولی حمایت از مبارزات جنبش کارگری میبایست عمدتاً در پرتوی پشتیبانی از تغییرات کمی مترقی (مطالبات صنفی/دمکراتیک) و به موازات کمک به پیشبرد مبارزات برای تحولات کیفی (ساختار شکنی در مناسبات اجتماعی) صورت گیرد. در این ارتباط سازمانهای سوسیالیستی به مثابه مدافعان خستگی ناپذیر برای استقرار موازین رهائی آور و عادلانه، در صورت اتخاذ برنامه های معین راهبردی در مسیر کمک به ایجاد شرایط متناسب برای ایجاد اتحاد در بین جنبش کارگری و سایر جنبشهای مردمی (ب.م. زنان، ملیتها، جوانان، دانشجویان و سبزها)، بهتر میتوانند در راستای اهداف دراز مدت گام بردارند. بدین خاطر بر عهده آنها و بویژه گروه های متمرکز در عرصه مسائل کارگری است که با ایده های جدیدتر و انسانیت‌تر، بدیل های ارزشی و ساختاری خود را در مقابل مناسبات سرمایه داری، بویژه نوع فاسدتر و غیر متعارفتر آن در ایران که استوار بر نظام مستبد مذهبی، عمدتاً در راستای انباشت ثروت برای حاکمان عمل میکند، به چالش بگذارد. بدیهی است که هدف اصلی نیل به جامعه ای عاری از انواع استثمار و ستم های اقتصادی/اجتماعی است. اما در دوران گذار به آن مرحله مهم است که از تمامی قابلیت های پیشرفته فکری (بخصوص در حوزه های حقوقی/سیاسی) و مادی/عملی (زمینه های ساختاری/تکنولوژیک) استفاده گردد. برای مثال، پیشرفت در عرصه های فرهنگی/اجتماعی مانند استقرار یک قانون اساسی دمکراتیک و انعطاف پذیر، تعهد به حکومت قانون، شفافیت در امور قضائی و رعایت آزادیهای مدنی و همچنین برقراری ضوابط استاندارد و سراسری در بخشهای گوناگون اقتصادی/اجتماعی و از جمله در بخش های صنایع، کشاورزی، حمل و نقل، خدمات شهری (برق، گاز و آب)، پست و مخابرات، بانکداری، آموزش، درمان و انتظامات، برای مدتهای طولانی لازمه توسعه در شالوده های اقتصادی/اجتماعی مدرن و پیشرفته است. در عین حال میبایست تا بحال روشن شده باشد که تحولات واقعی در

راستای جامعه انسانی تنها بر اساس ایجاد تغییرات بنیادی در عرصه های مختلف اقتصادی/اجتماعی و از جمله در جهت افزایش مالکیت و کنترل عمومی بوسیله تولید کنندگان و زحمتکشانش (در اشکال دولتی/تعاونی/شورائی) در واحدهای اقتصادی، انجام میپذیرد. در این ارتباط است که در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، هنوز برای یک دوران نامعلوم به نهادهای وارگانهای دولتی در سطوح مختلف جامعه نیاز فراوان دیده میشود.

روشن است که برای اداره جمعیت روزافزون در جوامع پیچیده و مدرن امروزی، به موازین و قوانین سراسری و شالوده های متناسب اجتماعی احتیاج است. تمدنهای بشری برای سالیان سال به مدیریت اشتراکی و قانونمند برای تخصیص منابع اقتصادی در حیطه خدمات اجتماعی/عمومی و از جمله در رابطه با توزیع ثروت و درآمد، آموزش عمومی، درمان مجانی، مزایای بازنشستگی و از کار افتادگی، مسکن مناسب، سیستم جمع آوری مالیات و در واقع چگونگی سازمانیابی در بکار بری انرژیهای فردی و اجتماعی برای بهبودی وضعیت زندگی در راستای اهداف انسانی نیازمند بوده اند. در واقع، برای اینکه ارزشهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه بدرستی در جامعه استقرار یابند، به برقراری مناسبات دمکراتیک سیاسی/اجتماعی در کل جامعه و سطوح گوناگون محلی نیاز است. در این راستا، نهادهای و ابزار لازم برای سازندگی جامعه سوسیالیستی، از دوران سرمایه داری متفاوت میباشند. گرچه در دوران گذار هنوز سطحی از موازین و اشکال اداری متعلق به گذشته مانند مناسبات بازار، مبادله کالا و پول مورد استفاده قرار میگیرند، اما برخلاف سرمایه داری که روند تولید، توزیع و مصرف عمدتاً در خدمت به انباشت ثروت و سود برای طبقه سرمایه دار میباشد، در برنامه های کلان حکومتی که به سوی سوسیالیسم هدفمند است، میبایست از دست آوردها و ابزار مفید در تاریخ بشری که بخشی در چارچوب نظام سرمایه داری ظهور نموده اند (ب.م. انتخابات آزاد، حقوق مدنی، حسابداری مدرن، تکنولوژی و مدیریت تخصصی) استفاده گردد.

استراتژی چپ

در واقع، در میان مسائل مطرح در مقابل جنبش چپ، تعیین یک استراتژی رادیکال و واقع گرا و ایجاد مجموعه تشکلهای لازم جهت پیشبرد اهداف آن حیاتی است. اینکه سوسیالیستها خواهان نیل به جامعه ای عاری از هر نوع روابط استثمار/ستمگرانه/اقتدارگرانه هستند دلیل نمیشود که به وجود آسیبهای ناشی از سرمایه داری و از

جمله مشکلاتِ ذهنی (ب.م. منفعت جوئی فرد گرایانه و نبود شناخت از و اعتماد به امکان انجام تغییرات بنیادی در جهت برقراری موازین انسانی در تمامی شئون جامعه) و دشواریهای عینی (کاستیهای مادی/تکنولوژیک و سنتهای تاریخی غیر دمکراتیک در حوزه های سازماندهی اقتصادی/اجتماعی/سیاسی) توجه لازم داده نشود. در خاطره بشریت قرنها است که معضلات عمیق متأثر از مناسبات نابرابر طبقاتی، بویژه در دوران استیلای سرمایه داری و از جمله کمیابی در احتیاجات اساسی برای معیشت، نیاز به رقابت بخاطر تامین مواد غذایی و مسکن و در آن ارتباط تداومِ منازعات و جنگها برای بقای زیست، از ظرفیتهای انسانی برای دگرگونی در شیوه تفکر در راستای نوع پرستی، همبستگی و عدالت پروری کاسته است. در موافقت با برداشتِ هربرت مارکوسه از نظر زیگموند فروید در مورد تاثیر منفی ناشی از واکنشهای ناآگاهانه و غرایز سرکوبگرانه که رگه های تاریخی آنها به دوران قبل از ظهور تمدنها برمیگردد، میتوان گفت که متاسفانه در میان بخش عظیمی از مردم بخاطر سلطه معضلات و موازین ناعادلانه و بیگانه آورِ حاکی از سلطه سرمایه داری، نوعی سازگاری اجتماعی با ضرورتهای اجباری برای تداوم حیات زندگی و از جمله پذیرش "واقعیات" موجود در عصر امروز پدیدار گشته است. در واقع این نوع آسیبهای موجود در تاریخ بشری تنها میتوانند در یک پروسه تاریخی و با دخالت معنوی و سیاسی از جانب فعالان آزادیخواه و عدالتجو، بویژه سوسیالیستها مورد ترمیم قرار گیرند. نکته مورد نظر در اینجا این است که پیشرفت به سوی ایجاد موازین انسانی تنها در یک پروسه هوشمند تاریخی و تحت نظر سیاستهای خردمند و هدفمند از سوی مجموعه ای از جنبشهای مردمی، در میان آنها فعالین کارگری، زنان، اقلیتهای ملی/مذهبی و طرفداران محیط زیست انجام میگردد.

با توجه به داده های اجتماعی در جامعه میتوان با انتخاب مناسبترین راهکارها، بطور سازمان یافته در جهت سازندگی مناسبات انسانی در یک پهنه تاریخی حرکت نمود. مسلماً بخشی از اقدامات اساسی میباید در میدان اصلی مبارزه، بویژه در عرصه فعالیتهای اقتصادی انجام گیرند. با توجه به تداوم اختناق سیاسی و سرکوب هر نوع فعالیتهای اعتراضی، مهم است که تشخیص داده شود که چگونه، در چه اشکالی و با استفاده از کدام فضاها ایجاد گشته، میتوان ایستادگی نموده و چه نوع بدیل های اجتماعی، هر چند جزئی و کوتاه مدت اما در راستای استقرارِ مناسباتِ دمکراتیکتر و عادلانه تر را میتوان در حوزه عمومی مطرح نمود. امروزه در ایران شاهد هستیم که موج دیگری از خصوصی سازی از طرف دولت به میان کشیده شده و قرار

است که سهام شرکتهای بزرگ دیگری (حدود ۱۰۲ شرکت) مثل پتروشیمی دماوند و کشت و صنعت و نیشکر هفت تپه، به بخش خصوصی (وابستگان حکومتی) واگذار گردند. از منظر جنبش چپ یکی از راه کارهای موثر در این رابطه میتواند دامن زدن به مطالباتی از قبیل خرید و یا اجاره این نوع واحدهای اقتصادی بوسیله کارگران از دولت باشد. البته راه های متفاوت برای تهیه پیش قسط و مخارج اولیه پیدا میشوند. در واقع برخی از بانکها و موسسات مالی را هم که به دلایل گوناگون (از جمله ورشکستگی) به سرنوشت خصوصی سازی دچار شده و یا در آن پروسه قرار میگردند را هم میتوان به اشکال تعاونی و اشتراکی، تحت قیمومت نهادهای دولتی و عمومی محلی (ب.م. استان‌داری، شهرداری و انجمن های شهر و ده) در اختیار کارکنان این واحدها گذاشت. البته روشن است که با توجه به موانع عظیم و از جمله سلطه نظام استبدادی/مذهبی و واکنش های شدید از طرف کانون های قدرت سرمایه داری (در ایران الیگارکهای وابسته به حکومتگران) امکان اینکه این نوع راهکارها و گزینه های رادیکال دموکراتیک مادیت پیدا کنند، بسیار کم است. اما بهرحال بر عهده جنبش سوسیالیستی و مدافع منافع کارگران، زحمتکشان و محرومان است که همواره با ارتقاء شناخت از شرایط ویژه، علاوه بر افشاگری از مناسبات غیر آزاد و ناعادلانه، آلترناتیوهای کوتاه و دراز مدت خود را نیز به مثابه پیش درآمدهای ساختاری و نهادی برای تحولات عمیق تر در آینده، در افکار عمومی تبلیغ و ترویج کند.

هم اکنون در برخی از کشورها، طیفهایی از بخش آگاه و معتقد به دموکراسی و اقتصاد مشارکتی در میان جنبش کارگری، با تشکیل تعاونیهای کارگری که تحت مالکیت و کنترل جمعی از طرف کارکنان آن هستند، در راستای استقرار مناسبات غیر سرمایه دارانه قدمهای جدی برداشته اند. در کئوپریتیوهای ماندرگان (در ایالت بَسک، اسپانیا)، چندین دهه است که بیش از ۸۰ هزار کارگر گزینه های ساختاری یعنی تعاونیهای خود را در مقابل کمپانیهای خصوصی براه انداخته اند. در امریکا بر اساس آمار داده شده از طرف فدراسیون تعاونیهای کارگران بیش از ۴۰۰ تعاونی مشغول به کار هستند. شواهد نشان میدهند که طی سالهای اخیر، این تعاونیها از شرایط بهتری برای مقابله با بحران اقتصادی برخوردار بوده اند {۲}. در برخی از کشورهای توسعه یافته (بویژه در ونزئولا و بولیوی و تا حدی در آرژانتین و برزیل)، نیز، کما بیش تحت حمایت دولتهای انتخاب شده از طرف اکثریت توده های مردم، این نوع خودمدیرتهای کارگری در اشکال تعاونیها و موسسات اجتماعی به تجربه گذاشته شده اند. در ونزئولا

تحت حمایت حکومت و در راستای تقویت مشارکت مردم در اداره امور اجتماعی/اقتصادی، صدها واحد بزرگ اشتراکی تحت عنوان ای پ اس سی (EPSC) که خود مجموعه ای از هزاران شوراهای کمونی را در برمیگیرند، به اشکال دمکراسی مستقیم و خودمدیریتی بیش از ۷۰ هزار تعاونیهای اقتصادی را اداره میکنند {۳}. در بولیوی، در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۱۳، به حکم رئیس جمهور آن ایوو مورالز، پروسه واگذاری واحدهای اقتصادی ورشکسته و یا در معرض انحلال قرار گرفته به کارگران آن واحدها، تحت عنوان "موسسات اجتماعی" شروع شد. شرکت اناتیکس (Enatex) با درآمد سالیانه ۷.۷ میلیون دلار از ژوئن ۲۰۱۲ تحت مدیریت و کنترل جمعی کارکنان خود قرار گرفته است {۴}. در آرژانتین تعدادی از کارخانجات تحت اشغال کارگران از سالهای ۲۰۰۰ هنوز بطور تعاونی بر روی کار هستند.

در واقع نکته اصلی در طرح این بحث این است که از نقطه نظر جنبش چپ، با توجه به ویژگیهای جامعه میتوان در ابعاد گوناگون ارزشهای اصلی سوسیالیستی یعنی تقویت دمکراسی و اقتصاد مشارکتی را همواره در مسیر مبارزات سیاسی مورد تاکید قرار داد. بدین گونه که در صورت وجود فرصتهای اجتماعی چه در دوران قبل از پیروزی انقلاب دمکراتیک و چه پس از آن، مهم است که از تمامی موازین و اشکال تجربه شده و نهادینه گشته سیاسی/اجتماعی/اقتصادی در ایران و جهان جهت بهبودی وضعیت زندگی برای مردم و بویژه زحمتکشان و محرومان استفاده نمود. در شرایط کنونی تحت سلطه نظام مذهبی/سیاسی مسئله عمده عبور از جمهوری اسلامی و استقرار نظامی جمهوری و حقوق بشری است و بدیهی است که در یک ایران آزاد و منعهد به حقوق مدنی، مبارزه برای اهدافی چون عدالت اقتصادی و دمکراسی واقعی نیز نتیجه بخش تر خواهد بود. اما اذعان این نکته نمیتواند اینگونه تلقی گردد که تا استقرار دمکراسی، تاکید بر مطالبات عدالتجویانه اقتصادی/اجتماعی از اهمیت لازم برخوردار نباشند. ایجاد هر نوع بهبودی در زندگی توده های مردم در هر شکل و با هر سطح از مضمون، قدمی بجلو است. طرح خواست های کارگری مانند حق اعتراض، اعتصاب و سازمانیابی مستقل کارگری و از جمله تشکیل تعاونیها و واحدهای اقتصادی، تحت مالکیت و کنترل اجتماعی مستقیم کارکنان از جمله مطالباتی هستند که میباید در صدر شعارها و مطالبات از سوی جنبش کارگری و اپوزیسیون دمکراتیک، بویژه بخش چپ آن قرار داشته باشند. اما ظرافت مسئله در این است که از زاویه اعتقاد به ارتجاعی بودن و نبودن ظرفیت اصلاحی در نظام و آگاهی از علت واکنشهای متفاوت سیاسی از طرف جناحهای رژیم که عمدتاً بخاطر

حفظِ نظام، در پاسخ به مقاومت و مبارزه از طرف جنبشهای مردمی و بویژه جنبش کارگری انجام میگردد، مهم است که از فرصتهای مقطعی برای پیشبرد مبارزات در جهت هرچه بیشتر رادیکالیزه کردن مطالبات استفاده گردد. بدین گونه که کمک به شکل گیری و همکاری بین کمیته ها و سندیکاهای مستقل کارگری، حمایت از مطالبات صنفی و دمکراتیک آنها و تلاش برای پیوند زدن و ایجاد همبستگی بین جنبشهای گوناگون مردمی بخودی خود یک حرکت عظیم برای تقویت حرکت اعتراضی مردمی است که فعالان آن با اتصال پایگاههای متنوع اجتماعی به هم، قادر میگرددند که زمینه های ایجاد یک اپوزیسیون گسترده مردمی را فراهم کنند.

۲۱ می ۲۰۱۴

۱- ایران تایمز بین الملل ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۳ / ۲۰۱۴، May ۱۶

۲- (Chift Change, a film featured on Moyers & Company, March ۲۴, ۲۰۱۳).

۳- Federico Fuentes, "Venezuela's ۲۱st Century Socialism" in Magazine Green Social Thought (www.greens.org/s-r/), winter ۲۰۱۴.

۴- Life on the Left authorizes workers to take over closed or abandoned firms, Richard Fidler, Bolivian Government web site www.Life on the Left

همدردی

ما نیز، بانو، سولماز، پویان و قادر اسکندانی خود را شریک غم بازماندگان می دانیم